

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Vanguard Woman

زن پیشتان

محمد قراگوزلو

۱۶ مارچ ۲۰۱۳

## فمینیسم لیبرال در برابر سوسیالیسم

۲

نه به جنبش زنان لیبرال!

یکم

راست است که معیار آزادی هر جامعه ای بر مبنای آزادی زنان سنجیدنی است  
راست است که آزادی هر جامعه ای در گرو آزادی زنان است  
راست است که بدون آزادی زنان سخن گفتن از آزادی جامعه پاره است  
راست است که زنان نیمی از جمعیت هر جامعه را شکل می دهند و هر جنبش اجتماعی فقط با حضور نیمه خود (زنان) توانمند است.  
راست است که حتی در مدرن ترین جوامع و کشورهای معاصر زنان از حقوق اجتماعی برابر با مردان برخوردار نیستند.  
راست است که در کشورهای فرعی، زنان بیش از کشورهای سرمایه داری اصلی از ستم های جنسی، حقوقی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و غیره رنج می برند.  
راست است که در کشورهای فرعی سرمایه داری - از جیبوتی و نیجریه و لیبیا و کویت و بحرین و مصر و اردن و عراق و ایران گرفته تا پاکستان و افغانستان مبارزه برای آزادی پوشش و فرهنگ و حق طلاق و حضانت و برابری جنسی و ارث برابر و غیره - اگرچه تلاشی تقلیل گرایانه است اما هر اندازه پیشرفت در تحقق آزادی زن و احقاق مطالبات پیش گفته حرکتی مثبت و رو به پیش است.

دوم

همه این ها و موارد مشابه راست است ولی بر مبنای این نظریه که "تاریخ جوامع از گذشته تاکنون، تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است." (مانیفست - ۱۸۴۸) می توان گفت - و پذیرفت - که:  
آنچه امروزه تحت عنوان "جنبش زنان لیبرال" مشهور شده است و با آبوتاب و لعابی از نحل های مختلف فمینیستی، مطالباتی معقول را پی می گیرد، نه فقط حرکتی مینی مالیستی است که در غالب اوقات به منافع اکثریت زنان کارگر و

زحمت‌کش بی‌اعتنا می‌ماند، بل‌که در مجموع به سبب پای‌گاه طبقاتی ارتجاعی خود از ظرفیت‌های نهفته و فعال ذهنی و مادی جنبش‌های اجتماعی فراگیر مبتنی بر ستراتژی سوسیالیستی نیز می‌کاهد.

جنبش زنان لیبرال به یک مفهوم جداسازی، انتراع و محروم کردن جنبش طبقات فرودست از نیمه پرتوان آن نیروئی است که می‌تواند در مبارزه طبقاتی کار- سرمایه، توازن قوا را به سود طبقه کارگر به هم بریزد و زمینه‌های تغییر اجتماعی رادیکال را مساعد کند.

جنبش زنان لیبرال در کشورهای سرمایه‌داری فرعی با وجود درجه‌ای از ترقی‌خواهی که پیش‌تر برشمردیم مقوله‌ای واپس‌گراست که در بهترین شرایط تا حد جنبش‌های موج دوم فمینیستی در کشورهای اصلی سرمایه‌داری ارتقاء می‌یابد و آخرین ظرفیتش مبارزه با خشونت (خانواده‌گی، اجتماعی) علیه زنان و پس زدن ستم‌های جنسی است.

جنبش زنان لیبرال نه تنها از خصلت طبقاتی مشخص بورژوائی و خرده بورژوائی بهره مند است، بل‌که به واسطه صرف نظر از مطالبات رادیکال، صفوف جنبش کارگری را به تحلیل می‌کشاند و از حمایت زنان کارگر تهی می‌کند!

جنبش زنان لیبرال همواره بر نازل‌ترین سطح ممکن مطالبات رفرمیستی درجا زده است و در ایران، زمانی که در اوج بره‌گشانش بود برای مشروعیت بخشیدن به پلاتفرم خود، به سوی قم و مجلس شورای اسلامی دست کمک دراز می‌کرد. شکل جدید همان جنبش، اینک به دلیل فشارهای دولت دهم، به غرب خزیده و خواسته‌های خود را در پارلمان‌های بورژوائی و مراکز متکی به سرمایه‌داری از جمله جایزه نوبل و پولیتسر و لابی با سیاست‌مداران دنبال می‌کند. این شکل جدید چه بداند و چه نداند، واقعیت این است که نهادها و افراد به اصطلاح حامی او خود از جمله ناقضین حقوق اولیه زنان هستند. کافی است که به سیاست هائی ضد انسانی صندوق بین المللی پول و رفتارهای بیمارگونه جنسی امثال برلوسکونی و استراس کان و... دقیق شوید تا به عرضم برسید. مضاف به این‌که اگر در غرب زنان از مصونیتی نسبی در حیطه نهاد کار و خانه برخوردارند و از خشونت سازمان یافته علیه آنان کاسته شده است و آپارتاید جنسی تا حدودی به بایگانی رفته است، همه و همه دست‌آوردهای بیش از صد و پنجاه سال مبارزه طبقه کارگر است که به این آزادی‌های نسبی مفهوم واقعی می‌بخشد. واقعیت تحلیل تاریخی را با شعار پردازی و فاکت سازی به اکونومیسم متهم نکنیم! انکشاف مبارزه طبقاتی در کشورهای اصلی سرمایه‌داری به تبع مطالبات زنان را با آنچه که زنان در کشورهای فرعی سرمایه‌داری پی می‌گیرند متفاوت کرده است. چنین گفته می‌شود که دغدغه اصلی زنان ایران حضور در استادیوم‌های فوتبال و مقولاتی است که در فلم‌های جعفر پناهی و تهمینه میلانی و رخشان بنی اعتماد دنبال می‌شود. این ادعا نادرست نیست. راست است. اما همه راست نیست!

**ستم جنسی** در ایران معاصر پدیده ای نیست که از منظر سوسیالیست‌های چپ و جنبش کارگری سوسیالیستی مخفی مانده باشد. وضوح قوانین موضوعه و وقایع اتفاقیه همه روزه ستم جنسی را به متنی واقعی و کنکرت در ایران تبدیل کرده است. بر اساس گزارش مجمع جهانی اقتصاد؛ ایران کنونی به لحاظ شکاف جنسیتی و خشونت بر زنان در میان ۱۳۵ کشور مورد مطالعه این مجمع در سال ۲۰۱۲ در رده ۱۲۷ ایستاده است. در قوانین فعلی حاکم بر کشور ما زنان در واقع بخشی از **مالکیت خصوصی** مردان به شمار می‌روند! سند محضری این مالکیت در قوانین جاری کشور زده شده است و رسمیت تام و تمام دارد. بر اساس ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی در روابط زن و شوهر مرد رئیس مطلق خانواده است. زنان نمی‌توانند بدون اجازه مردان از خانه خارج شوند. حتا به قصد تشییع جنازه پدران شان! بر اساس ماده ۶۳۱ قانون مجازات اسلامی؛ اگر مردی همسرش را حین سکس با مرد دیگری ببیند و زن و مرد را درجا بکشد؛ مرتکب قتل نشده است! حال آن که زنان از چنین "حقی" برخوردار نیستند. (مسأله میاح چند همسری که با تأکید خاص از سوی زنان نماینده مجلس شورای اسلامی حمایت شده است فعلاً بماند) به موجب ماده ۳۰۰ قانون مجازات اسلامی

دیه قتل زن مسلمان خواه عمدی و خواه غیر عمدی نصف دیه مرد مسلمان است. بر اساس همین قوانین حجاب امری اجباری است و برای اجرای آن انواع و اقسام مجازات های مختلف و پولیس ویژه در نظر گرفته شده است. همه این ستم های مضاعف را- و بیش از این ها را- سوسیالیست ها می فهمند و برای مبارزه علیه لغو تمام این نابرابری ها ارج و احترام قائل هستند. اما مسأله به تنهایی این ها نیست.

در ایران در کنار ستم جنسی و انواع ستم های حقوقی؛ بی کاری و نابرابری اقتصادی و به تبع آن فقر و به دنبالش فحشاء؛ زندگی زنان را سخت شکننده کرده است. (در این مورد بنگرید به مقاله ای مصور و مستند از این قلم تحت عنوان: "بی کاری، فقر و روسپی گری" در این لینک:

<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=32303>

همین استثمار و خشونت جنسی به صور دیگری در کشورهای اصلی سرمایه داری نیز مشاهده می شود. گیرم به شکلی شیک و مدرن تر. واقعیت است که بی کاری و فقر مهمترین معضل اکثریت زنان جهان از امریکا تا ویتنام، از انگلستان تا ایران، از پرتگال تا تایلند و اندونزی و عراق و مصر و تونس و لیبیا و... است. جنبش های فمینیستی و جنبش زنان به مهمترین نیاز زنان بی تفاوت می ماند.

جنبش زنان لیبرال از مطالبات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی زنان خانداندار سخن نمی گوید، نسبت به وضع کودکان کار بی تفاوت می ماند. به حاشیه شهرها و روستاها نمی رود. از زنان کارگر امضاء نمی گیرد.

ماهیت طبقاتی بورژوائی جنبش زنان لیبرال اجازه نمی دهد که آنان از کار، نان، مسکن و آزادی سیاسی سخن بگویند. خیلی از اعضای این جنبش اساساً نیازی به کار و نان و مسکن ندارند. هزینه یک "میک آپ" و لازمه حضور زنان لیبرال در فلان اکسیون، از اجاره خانه فلان کارگر زن نیز فراتر می رود.

گفته می شود جنبش زنان لیبرال جریان مدنی است که برای سکولاریسم، رفع تبعیضات جنسی، دموکراسی (از نوع پارلمانتاریستی) مبارزه می کند. از قرار با این افق فی المثل سکولاریسم الهام علی اف باید برای این جنبش ارضاء کننده باشد. مدل جمهوری مری رابینسون آرمان گرایانه و رسیدن به جایگاه بی نظیر بوتو اغواکننده! واقعیت این است که در سه کشور آذربایجان، ایرلند و پاکستان حقوق زنان به سه شکل کم و بیش متفاوت نقض می شود. البته که قصابان برآمده از اسلام سلفی در پاکستان وحشیانه تر از اوباش علی اف به حقوق زنان یورش می برند، اما در نهایت عقلانی شدن القاعده زن کش پاکستانی - به روایت جنبش زنان لیبرال - در استثمار زنان نفت گر باکو متوقف می شود و به آزادی زن نمی انجامد. در مجموع و با تأکید بر این نکته که منافع طبقاتی تعیین کننده سطح مطالبات و ماهیت جنبش های اجتماعی هستند؛ واقعیت این است که جنبش زنان لیبرال با هر درجه ای از رادیکالیسم اگر می خواهد به تمام اهداف بزرگ و کوچک خود دست یابد تنها یک راه فرا روی خود دارد. پیوستن به جنبش کارگری! راهی که برای بخش خرده بورژوا و رادیکال جنبش زنان لیبرال باز است اما برای لیدرهای پرو غرب و بورژوامآب این جنبش بسته است. دست کم تنگ است این راه! به حکم منافع طبقاتی!

دوستان بسیار نازنینی از "تشکل زنان کارگر" دفاع کرده اند. نگارنده از بیخ و بن با ایجاد هر نوع تشکلی که به وحدت و انسجام طبقه کارگر کمک کند توافق نظری و عملی دارد. از این جمله است تشکل زنان کارگر و حنا تشکل زنان نویسنده و نقاش و مجسمه ساز و عکاس و روزنامه نگار! اما در کشوری که تشکل سازی از پایه غیر قانونی است و فقط تشکل های دولت و حکومت ساخته اجازه و حق فعالیت دارند، در کشوری که تعداد تشکل های مستقل کارگری اش از شمار انگلستان دست کم تر است و تازه در همین تشکل های مستقل کارگری نیز زنان در اقلیت مطلق کمی و کیفی هستند.... باری در چنین کشوری سخن گفتن از تشکل زنان کارگر یک رویا پردازی اتوپیک است! مضاف به این

که اگر می‌پذیریم که زنان کارگر به عنوان نیمی از طبقه کارگر فقط در متن جنبش چپ کارگری قادر به ایفای مؤثر نقش طبقاتی خود هستند، دیگر سخن گفتن از یک تشکل مستقل شقه کردن جنبش کارگری است. تشکل زنان کارگر فی-المثل باید برای حق برابری با مردان کارگر در تمام زمینه‌ها، ایجاد رختشوی‌خانه، سه روز مرخصی مازاد بر مردان کارگر، شرایط ویژه محیط کار، دست‌مزد شهروندی برای زنان خانهدار - خانهداری به عنوان کار - تأسیس شیرخوارگاه و مهدکودک و البته رفع ستم جنسی و مشابه این‌ها مبارزه کند. اگر این خواسته‌ها در متن پلاتفرم جنبش کارگری ثبت نشود، راست‌ترین مفهوم آن فرو غلتیدن این جنبش در سرایشب اکونومیسم و انحطاط مردسالاری است و به تبع آن از دست دادن ماهیت ترقی‌خواهانه و سوسیالیستی جنبشی است که برای آزادی جامعه مبارزه می‌کند. زنان کارگر بخشی از طبقه کارگراند و به تبع جنبش یا تشکل این زنان نیز فقط در درون طبقه می‌تواند شکل بگیرد تا همراه و ای بسا پیشاهنگ هم‌زمان مرد، علیه سرمایه‌داری مبارزه طبقاتی متشکل را پیش ببرد.

### سرمایه داری مرد است!

بر مبنای یک تحلیل مبتنی بر داده‌های جامعه‌شناختی در کشورهای فرعی سرمایه‌داری، افراد و سیاستمداران به طور معمول از مسیر قدرت به ثروت می‌رسند. رضاشاه نمونه بارز این مدعاست که در ابتدای خزیدن به پله‌های اولیه قدرت سرخوخته فرودست و فقیری بیش نبود اما هنگام تبعید نیمی از سرزمین‌های ایران را به نام خود ثبت کرده بود. میزان ثروت بن‌علی و مبارک و قذافی و سایر دیکتاتورهای ساقط شده منطقه اگرچه پوشیده است اما در یک قلم گفته شده که جناب سرهنگ قذافی بیش از ۳۰ میلیارد دالر ناقابل اندوخته مالی داشته است. در مقابل افراد و سیاستمداران در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته از مسیر ثروت به قدرت سیاسی می‌رسند. ما هم مثل شما شنیده‌ایم که همین حضرت باراک اوبامای ظاهراً "مردمی" نزدیک به پنجاه میلیون دالر در ستادهای تبلیغاتی خود هزینه کرده است. چنین پول-هائی البته در انتخابات‌های برگزار شده در ایران نیز حیف و میل شده است که از آن می‌گذریم. به هر صورت طبقه مشخص بورژوازی در این و آن کشور چه از مسیر ثروت یا از طریق قدرت به نظام و ابزار سلطه طبقاتی (دولت) نایل آمده باشد، واقعیت این است که **مالکیت وسایل تولید** را در اختیار دارد و با این وسیله دو عنصر اصلی قدرت و ثروت را نیز هم‌زمان تحت کنترل خود گرفته است. غالب وسایل تولید در همه کشورهای سرمایه‌داری اصلی و فرعی زیر یوغ مردان است و به تبع آن بیش‌ترین ثروت موجود در دنیا نیز در حساب آقایان نهفته است. به این مفهوم می‌خواهیم بگویم که **شیوه تولید سرمایه‌داری، اساساً متکی به روابط اجتماعی مردسالارانه است، و به یک عبارت سرمایه‌داری از جنس مرد است!** به معنای دیگر در ماجرای توزیع ثروت و قدرت زنان عدد تعیین‌کننده‌ای نیستند.

### مشارکت زنان

به دلیل پیش گفته انتظار مشارکت برابر و فعال زنان با مردان، تحت سلطه شیوه تولید سرمایه‌داری از اساس بی‌هوده است. بر اساس سرشماری رسمی در ایران (۱۳۸۵) زنان ۴۹/۱ درصد جمعیت کشور را ساخته‌اند. جمعیت کل کشور در آن تاریخ بالغ بر ۷۰ میلیون و ۴۹۵ هزار و ۷۸۲ نفر بوده است. تعداد مردان ۳۵ میلیون و ۸۶۶ هزار و ۳۶۲ نفر و شمار زنان ۳۴ میلیون و ۶۲۹ هزار و ۴۲۰ نفر بوده است. در واقع زنان ایران تقریباً ۴۹/۱ درصد از کل جمعیت کشور را شکل داده‌اند. نسبت جنسی جمعیت ۱۰۳ یا به ازای هر ۱۰۰ نفر زن، ۱۰۳ مرد ثبت شده است. نکته جالب این‌که در ایران میان **میزان مولید و اشتغال زنان** رابطه منفی جریان داشته است، تا آن‌جا که در مقابل یک درصد افزایش باروری، میزان اشتغال زنان ۲۳ درصد کاهش یافته است!! به گزارش مرکز آمار ایران جمعیت فعال زنان در

حوزه اشتغال صرفاً ۱۲/۷ درصد بوده است. نرخ مشارکت زنان در این زمان فقط ۱۴/۵ درصد ارزیابی شده حال آن که همین نرخ در عربستان زن ستیز ۲۱/۵ درصد بوده است.

و جالبتر این که در زمان کیا و بیای اصلاح طلبان، که بوق و کرنای "حقوق زن" گوش عالم و آدم را گر کرده بود میزان دسترسی زنان به مقام‌های مدیر کلی در دستگاه‌های دولتی ۱/۴ درصد بوده و میزان حضور زنان در مجلس ششم - به عنوان نهاد حداکثری مشارکت و اعتلای توسعه سیاسی و عروج دموکراتیزاسیون - از ۴/۴ درصد فراتر نرفته است. مضاف به این که نوع رفتار و سخن و پوشش زنان اصلاح طلب مجلس ششم - از فاطمه حقیقت جو تا سهیلا جلودارزاده - خود مصداق بارز و عینی نقض حقوق زنان بود! در همان دوره (سال ۱۳۷۸، دو سال بعد از دوم خرداد و ده سال پس از "سازندگی") سهم زنان از عضویت در هیأت علمی دانشگاه‌ها صرفاً ۱۸/۲ درصد - سه درصد کمتر از سال ۱۳۵۷ - بوده است.

### سیاست‌های تعدیل ساختاری نئولیبرالی و فقر زنان!

جاگدیش باگواتی پروفیسور دانشگاه کلمبیا و از کاندیداهای نوبل اقتصاد در سال ۲۰۰۱ است. به همین مناسبت خبرنگاری (در یک شبکه تلویزیونی) از او در خصوص تأثیرات منفی گلوبالیزاسیون در کشورهای فقیر پرسیده بود و پیش از جواب جناب پروفیسور به شرایط دشوار کار زنان و دختران فیلیپینی و دستمزدهای ناچیز اشاره کرده بود. رقیب حضرت استیگلیتز بدون اشاره به تنگنانهایی که نئولیبرالیسم بر زندگی زنان کارگر - به ویژه در کشورهای سرمایه داری فرعی- تحمیل کرده است؛ به سادگی و با خونسردی تمام عیار ابراز لحنیه فرموده بود که "تحقیقات شاگردان او نشان می دهد که پس از به محاق تعطیلی رفتن یکی از کارگاه های کوچک در همین کشورها؛ خانواده ها دختران خود را به شغل فحشاء فرستادند!" در ادامه چنین خبر تعفن آمیزی، پروفیسور نئولیبرال اضافه می کرد که "تنها راه برای مردم پذیرش همه شرایط گلوبالیزاسیون است و از دست مردم کار دیگری ساخته نیست!!" (در این زمینه بنگرید به فصل "دموکراسی در بند جهانی شدن" از کتابی سانسور شده به همین قلم "فکر دموکراسی سیاسی، ۱۳۸۷؛ تهران: مؤسسه انتشاراتی نگاه)

برنامه های موسوم به تعدیل ساختاری (اس. آ. پی) و تعدیل ساختاری ارتقاء یافته (ای. اس. آ. پی) و اجرای سیاست های سمی و هول ناک نئولیبرالیستی صندوق بین المللی و بانک جهانی زنان را به گودال مهلک ترین شرایط اقتصادی سیاسی ممکن انداخته است:

- ساعات کار بیشتر از مردان.
- محدودیت فرصت برای اشتغال درآمدزا.
- حذف از گردونه نیروی کار تولید مستقیم.
- تحدید شرایط کار در مراکز دولتی و انتقال به بخش های خصوصی با دستمزد نازل.
- هل دادن زنان به سوی صنعت پورنوگرافی و روسپی گری خیابانی.
- آزار جنسی در داخل و خارج محیط کار به ویژه در شیفت شب.
- محرومیت از مرخصی زایمان.
- محرومیت از حق عائله مندی.
- محرومیت از حق نمایندگی شدن در اتحادیه کارگری.
- اخراج بعد از ازدواج.

آمار ساز و کار این "خانه سیاه" - به تعبیر فروغ - در کشورهای زیر یوغ برنامه‌های نئولیبرالی بسیار نزدیک است. برای نمونه به وضع کارگران زن در ایده‌آل‌ترین کشور یا بهشت موعود سرمایه‌داری یعنی جاپان، اشاره می‌کنم. در جاپان از میان شاغلان ثابت، مردان ۸۸/۲ درصد نیروی کار را تشکیل می‌دهند. حال آن که در بخش مشاغل نیمه‌وقت مردان تنها ۸/۱ درصد فعالند و ۴۰/۶ درصد نیروی کار نیمه وقت و بی‌ثبات به زنان تعلق دارد. اصلاحات اقتصادی و تغییر قانون کار در پنج سال گذشته به موازات تشدید بحران اقتصادی، زنان کارگر جاپانی را به سیاه‌ترین زاویه ممکن بازار کار رانده است. قوانین محدودیت تعطیلات و کار تا پاسی از شب برای کارگران زن لغو شده است. اصلاحیه قانون فرصت مساوی اشتغال و قانون برخورد عادلانه با شاغلان صرف نظر از شرایط اشتغال یا بندهای قرارداد؛ دست‌کارفرمایان جاپانی را بازگذاشته است تا به هر شکلی که دل‌شان خواست، زنان کارگر را تحت فشار قرار دهند. دولت جاپان حتا معاهده سازمان جهانی کار (آی. ال. ا) را نیز تصویب نکرده است.

در هنگ‌کنگ، کوریای جنوبی، مالزی، اندونزی، نپال، تایلند، ویتنام، سریلانکا، هند تا افریقای شمالی و خاورمیانه وضع به همین منوال - و البته وخیم‌تر - است. برای مثال در کوریای جنوبی (یکی دیگر از چند بهشت موعود سرمایه‌داری) شغل ۷۰ درصد کارگران زن بی‌ثبات است. این بی‌ثباتی در ایران به مشاغل قرارداد سفید مشهور شده است و کارفرما می‌تواند به طور یکجانبه و با اراده شخصی کارگر را اخراج کند. این بی‌کار کردن‌ها و اخراج‌ها با اصلاحیه جدید قانون کار از سوی دولت عدالت پرور نهم و دهم وارد مرحله جدیدی شده است تا نئولیبرالیسم ایرانی یک سور روی دست نئولیبرالیسم فریدمنی - پینوشه ای بزند! در این زمینه بنگرید به مقاله ی "چاوز ما و احمدی نژاد از ما بهتران، تفاوت ساختاری دو قانون کار جدید". مندرج در این لینک:

<http://www.afgazad.com/Aaiene-Iran/101712-MQG-Tafaawot-Saakhtaary-Do-Qaanone-Kaar.pdf>

### زنان مجرد و مطلقه در خانه‌ای که سیاه است!

یک ضرب‌المثل تزاری می‌گوید:

«خیال کردم دو نفراند، اما بعد دانسته آمد که آنان یک نفر بودند. مردی با همسرش!!»

زنان مجرد یا مطلقه - اگر بر و روئی هم داشته باشند - در محیط کار یا جامعه همواره در معرض سوءاستفاده کارفرما و مردان قرار دارند. مضاف به این‌که زنان شوهردار نیز باید "مسئولیت خطیر" حاملگی، زائیدن، پروریدن، شستن، پختن، و البته هم بستر شدن را - حتا در مواقعی که تمایلی ندارند - به دوش بکشند و اگر در همین حال شاغل نیز باشند باید این روند را فقط با معیار استنمار وحشیانه محک زد.

در جامعه سرمایه‌داری، زنان مطلقه یا مجرد همیشه در شمار مغلوبان محسوب می‌شوند و در هیچ محکمه‌ای برنده نیستند. بازار کار به آنان یک‌جور ستم می‌کند و بازار عمومی جامعه جوری دیگر. به زعم کارفرما زن مطلقه‌ای که به دنبال کار آمده است، ناگزیر باید به تمام شرایط پست و پیش‌نهادهای غیرمنصفانه و ضد انسانی تن بدهد. دستمزد کم و کار غیر تخصصی. و اگر مناسب بود کام‌جوئی. زن مطلقه می‌داند که آسمان هر کجا همین رنگ است و مقاومت به مثابه بی‌کاری و فقر است. ناگزیر با نازل‌ترین دستمزد نیز نیروی کارش را به حراج می‌گذارد. به این مشاغل می‌گویند "کار زنانه!!" این اصطلاح کثیف تنها مفاهیم کار غیر تخصصی و دستمزد ناچیز را تداعی نمی‌کند. تعفن موجود در جامعه مردسالار را نیز معنا می‌کند. "کار زنانه" یعنی کاری که هر مردی حاضر به پذیرفتن آن نیست.

زنان دو شغله!

کار خانگی امری واجب و البته بدون مزد و منت است. و چون "جای مادران در بهشت است" پس باید علاوه بر وظیفه مادری، از جوراب بوبند تا لباس زیر شوهران را بشویند. اتو بزنند و همیشه بوی پیاز داغ صادر کنند. در همین مناسبات خانوادگی، اگر کمی پیش‌تر برویم، درمی یابیم که آمیزش جنسی غالباً یا همواره با پیش‌نهاد - بهتر نیست گفته شود: تحمیل - مردان انجام می‌شود و اگر زنی به هر دلیل - از جمله خستگی تن و جان - آمادگی نداشته باشد، این عمل یک‌سویه آغاز و تمام می‌شود!! می‌خواهم بگویم که در **جامعه مردسالار سرمایه‌داری زنان حتماً مالک جسم خود نیز نیستند.**

در این مناسبات زنان شاغل و خانه‌دار، اگرچه عملاً دو شغله هستند، اما فقط به خاطر یک شغل - کار در بیرون خانه - مزد می‌گیرند. در چنین خانواده‌هایی که زنان و مردان پا به پای هم کار می‌کنند اگر در نتیجه پس انداز، خانه یا اتوموبیلی خریداری شود، در غالب قریب به اتفاق موارد، سند مالکیت آن به نام مرد ثبت می‌شود. زنان فقط مالک جبهه‌های هستند که بعد از دو سه سال پوسیده است و چون قرار بوده با "رخت سفید به خانه بخت بروند و با موی سفید عازم آخرت" شوند، پس نباید بهره‌ای مادی از دنیای دنی و گذرا داشته باشند!!

زنان دو شغله عموماً وقت مفید و آزاد ندارند. خسته از کار به خانه باز می‌گردند و شغل دیگری را شروع می‌کنند. اما وضع مردان به گونه‌ای دیگر است. آنان با دوستان‌شان - اگر زن صیغه‌ای و دوم و سوم در کار نباشد - قرار گردش و چرخش می‌گذارند. در مهمانی‌ها پاسور و تخته نرد و عرق و دم و دودی می‌زنند و زنان می‌پزند و سرو می‌کنند و می‌شویند و زر زر بچه را می‌شنوند و آخر شب، خسته و شکسته برای آغاز روزکاری دیگر، به رخت‌خوابی می‌روند که انتظار عشوه از جسمی فرسوده دارد و چون نتیجه مطلوب نمی‌گیرد به سراغ دیگری می‌رود. تازه زنان برای آماده سازی صبحانه فرزندان مدرسه‌ای و رخت و لباس پوشاندن فرزندان باید دست کم یک ساعت زودتر از مردان خواب را در چشمان‌تر خود بشکنند! در جامعه مردسالار همه تفریحات و حال کردن‌های پیش گفته برای مردان و رؤسای خانواده آزاد است. گیرم برخی از این رفتارها در خفا آزاد است اما در همین جامعه فی‌المثل سیگار کشیدن در خیابان و حتی در مهمانی برای زنان زشت و عیب است. بلند خندیدن قباح است. کمی چاک سینه پیراهن عبور از خط قرمز است! مردان به راحتی می‌توانند جوک بگویند و فحش بدهند؛ اما همه این اعمال برای زنان فعلی سخیف است. مردان می‌توانند با شلوارک در میان جمع فامیل بنشینند و گپ بزنند اما بی‌کینی پوشیدن برای زنان قدغن است. در بخش‌های عقب افتاده تر همین جامعه ما حتی دست شویی رفتن زنان در مقابل جمع کاری خطاست! و زنان اگر آروغ بزنند باید تنبیه اخلاقی شوند. شیر دادن بچه باید به شکلی انجام شود که پستان زن در معرض نگاه نامحرم قرار نگیرد. چرا که پستان در شمار آلت جنسی و ممنوعه است و در فرهنگ فارسی اصولاً استفاده از کلمه پستان بد و بی ادبی است و بهتر است از کلمه سینه بهره گرفته شود. در این صورت رمان و شعر شما می‌تواند از فیلترینگ بررسی وزارت ارشاد عبور کند. در همین زمینه بنگرید به مقاله نسبتاً آوانگارد از سهیلا وحدتی تحت عنوان "با واژه مهبل آشنا شویم" در این لینک:

<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=49048>

ادامه دهیم.....

باری یک خانواده با زن دو شغله را در نظر بگیرید که به مهمانی دعوت شده‌اند. روی کارت دعوت نوشته "آقای الف به همراه خانواده" در بهترین شرایط به جای خانواده می‌نویسند "به اتفاق بانو". کمی کلاسیک تر واژه بانو می‌شود منزل! می‌گویند به منزل سلام برسانید! یا منزل منتظران! منزل البته مفرد یا یکی از اهالی همان اهل بیت است! معروف است که لئوتولستوی (نویسنده جنگ و صلح و...) همیشه مشغول کار خود بوده و به همسرش در حد یک رحم بارآور توجه می‌کرده است. در این حال همسر تولستوی شاکی از بی‌اعتنائی شوهر، همیشه در حال قُرولند بوده است. تا

این‌که یک روز خدمت کار خانه به خود اجازه می‌دهد تا سر خانم داد بزند که: "خانم! جناب کنت در حال حل مشکلات بشریت هستند و فرصت پرگوئی‌های شما را ندارند. لطفاً دست از سر ایشان بردارید!" مصیبت را ببین!

### غیبت زنان در اتحادیه و سندیکا!

شاید به دلایل پیش گفته است که زنان کارگر در بدنه و به خصوص رهبری سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری نقش مفید و مؤثری ندارند. همه می‌دانند که اعضای هیأت مدیره غالب اتحادیه‌های کارگری را مردان تشکیل می‌دهند. در سخنرانی‌هایی که به مناسبت‌های مختلف از جمله یک مه و حتی ۸ مارچ انجام می‌شود، صدای مردان شنیده می‌شود. مدیران اتحادیه‌های (محافظه‌کار) کارگری معتقدند که "سازمان‌دهی زنان در متن جنبش کارگری دشوار است!!" زنان کارگر - به دلیل ضیق وقت - باید به وظایف خود در خانه نیز عمل کنند و به تبع وقت لازم برای فعالیت اجتماعی ندارند. استدلال مهمی که بارها با حضور قاطع زنان در سخت‌ترین شرایط مبارزه طبقاتی نفی شده است.

در آستانه به قدرت رسیدن تاجر (نئولیبرالیسم هار انگلیسی) فقط ۲۷ درصد از اعضای اتحادیه‌های کارگری انگلستان از زنان شکل بسته بود و شگفت آن‌که از این میزان صرفاً دو درصد در رده مدیریت اتحادیه‌ی ایفای نقش می‌کردند. در کنفرانس‌های سالیانه دهه‌منتهی به عروج تاجریسم فقط ۵ درصد از نمایندگان اعزامی زن بودند. **معلوم است که در چنان شرایطی که طبقه کارگر نیمی از قدرت کمی و کیفی خود را به همراه ندارد مغلوب نئولیبرالیسم می‌شود. برای اثبات نظر خود به یک خبر مهم کارگری استناد می‌کنم.**

در تاریخ ۲۶ خرداد [جوزا] ۱۳۹۱ مجمع ششم "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری" مورد یورش پولیس قرار گرفت و تمام اعضای حاضر در مجمع (در کرج) دستگیر و زندانی شدند. در میان ۶۰ فعال کارگری دستگیر شده تنها ۴ زن حاضر بودند که گفته می‌شود دو نفر ایشان هم مهمان بوده اند! بگذریم از این که اکثریت قاطع این فعالان کارگری از غرب کشور به "کمیته هماهنگی" پیوسته اند و سهم شهرهای صنعتی مانند تهران و اصفهان و اراک و شیراز و تبریز و قزوین و ساوه و... در این کمیته صفر است! زنان کارگر اگرچه نسبت به شرایط و محیط کار همواره از مردان حساس‌تر و هوشمندتر بوده‌اند اما ویژگی بارز آنان هرگز از سوی اتحادیه‌های کارگری - چه رسد به کارفرما - جدی گرفته نشده است. اصطلاح آشنا و منحوس "اعضای اتحادیه‌های کارگری و همسرانشان" - حتی اگر اشاره به زنان خانه‌دار باشد - به تنهایی گویای نادیده گرفتن زنان کارگر است.

### آسیب‌پذیری و هوش‌مندی زنان!

زنان کارگر با وجود هوش‌مندی‌های ویژه همیشه از مردان آسیب‌پذیرتراند:

- نامناسب بودن ابزار تولید به طور فزاینده.
- محیط کار خصمانه، خشن و مردانه.
- کارفرمای مرد.
- فقدان سرویس‌های بهداشتی مناسب و مجهز.
- تبعیض و تهدید جنسی.
- آثار خطرناک عوامل کیمیائی و بیولوژیکی بر زنان کارگر باردار.
- استرس ناشی از شیفت‌های نامنظم و کار بی‌ثبات.
- آسیب‌های فزاینده از جمله رباطی، چشمی، استخوانی و عضلانی.



با وجودی که زنان در حوزه جست‌وجو، فهم و انتقال هشدارها و اخطارها، تحمل دشواری‌ها، کاربست صحیح وسایل ایمنی، دقت در درک نشانه‌ها، دریافت خطرات کار و غیره از موقع و وضع به مراتب بهتری نسبت به مردان برخوردارند اما به دلیل بعضی کاستی‌های فیزیکی (از جمله قدرت کمتر عضلانی) همواره در شغل‌هایی به کارگرفته می‌شوند که ارتباط مناسبی با توان‌مندی‌های شان ندارند.

زنان به لحاظ آموزش پذیری نیز از مردان قوی‌تراند. با وجود تمام محدودیت‌ها، در کشوری مانند ایران کیفیت و کمیت دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دختر، همیشه از پسران برتر بوده است. در آمریکا به ازای هر ۱۰۰ فارغ‌التحصیل پسر، ۱۳۰ دختر فارغ‌التحصیل می‌شوند. در سوئد این میزان به نسبت ۱۰۰ به ۱۵۰ به سود دختران است.

### باقی این سخن را زین سان همی شمار....

در صد سال گذشته مدیای مسلط بورژوائی تا توانسته است در حق شاخص‌ترین زنان صاحب نظر چپ و سوسیالیست از رزا لوکزامبورگ و الکساندرا کولونتای و کلارا زتکین تا رایا دونایفسکایا محدودیت‌های خبری و تصویری ایجاد کرده است. اگر تلاش زن کارگر بولیویائی (دوچانگارا) و مادر جونز، برای تحکیم مبانی اقتصاد و فرهنگ بورژوائی صورت می‌بست، اکنون به اسطوره‌های فراموش ناشدنی تبدیل شده بودند. این ستم طبقاتی از بورژوازی شگفت نیست. اما واقعیت این است که جنبش کارگری نیز به دلیل حاکمیت جریان مردسالارانه، مجال رشد زنان را سلب کرده است. در کمیته‌ها و مجامع و اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری - از انگلستان و فرانسه تا ایران - کمتر نشانی از حضور قاطع زنان دیده شده است. در تاریخ فرهنگ یک‌صد سال گذشته ایران به ندرت می‌توان در حد انگلستان یک دست زنان شاخص برشمرد. همپای دهخدا و نیما و هدایت و شاملو و ساعدی. تاریخ مذکر این کشور - که حتا معشوقه‌اش نیز مرد است و مغ بچه است و من در یک کتاب به آن پرداخته‌ام - راه رشد زنان را بسته است. این، تاریخ مبارزه طبقاتی است که زنان غالباً در آن غایب بوده‌اند و اگر در جایی حاضر شده‌اند، حداکثر نقشی در حد مادر حسنگ وزیر یا رابعه بنت کعب قزداری یا طاهره قره‌العین و فروغ فرخزاد ایفاء کرده‌اند.

از قرار در تمام دنیا وضع به همین منوال بوده است. در "دموکراتیک"ترین کشور سرمایه‌داری معاصر (آمریکا) بانوی اول کشور، شهرت شوهرش را یدک می‌کشد و هنوز یک رئیس دولت زن پیروز انتخابات نبوده است. در همین کشور سارا پیلین صرفاً به خاطر جذابیت‌های جسمی و جنسی - والته ساماندهی اوباش تی پارتی - در کنار مکین قرار می‌گیرد. خانم هیلری کلینتن، اگر به اعتبار و سابقه شوهرش نبود مدیر حسابداری شرکت وزیر خارجه! البته در این میان دو دیپلمات خشن و آهنین گوی سبقت را از مردان کابوی ربوده‌اند! تاچر و مرکل! واقعیت این است که چنین زنانی نیز نماد خشونت عریان مردسالاری سرمایه‌داری هستند و بوئی از انسانیت نبرده بودند و نبرده‌اند نیز!

□

بخشی از یک ترانه جان لنون را با هم بخوانیم. زن و مرد. تا کمی از ذکر مصیبت این مقاله حجیم کاسته باشیم:

زن فرودست‌ترین دنیاست

آری چنین است

اگر باور نداری نگاهی به شریک زندگی‌ات بینداز

زن برده بردگان است

آری باید این را فریاد کرد

مجبورش می‌کنیم که بزاید و بچه‌دار شود  
بعد می‌گذاریم یک مرغ چاق پیرخانگی شود  
به او می‌گوئیم جایش در خانه است و بس  
بعد سرزنشش می‌کنیم که بیش از حد غیراجتماعی است  
و به درد دوستی نمی‌خورد...

منابع:

Enloe. Cynthia (1990) *Bananas, Beaches and Bombs: Making Feminis sense of International Politics*, Berkeley CA: University of California press.

Smoke. Reichard and Harman. Willis (1987) “*Paths to Peace: Exploring the feasibility of sustainable peace*”, Boulder, Co: West view Press.

Terriff. Terry (1999) “*Security studies today*“, Cambridge: Polity press.

Tickner. J. Ann (1992) *Gender in international relations: feminist perspectives on achieving global security*, New York: Colombia university press.

...